



گفتگو با امیر حسین دبیرزاده، مدیر جوان دومجموعه سینمایی سیمرغ و پیروزی که بعد از تجربه سینماداری در پایتخت به مشهد مهاجرت کرد

زیربلیت امام رضا (ع)

«امیر حسین دبیرزاده از چه زمانی به دنیای هنر وارد شد؟»
زمانی که دانش آموز مقطع راهنمایی بودم و در مدرسه «شریف واقفی» در شهرستان طنزن درس می‌خواندم، تئاترهای را که خودم می‌نوشتیم، در مدت پنج دقیقه در صف برای دانش‌آموزان اجرا می‌کردم. گاهی هم در مراسم عمومی خانوادگی یا مراسم عروسی نمایشنامه‌هایی را که با کمک دو هم‌بازی می‌نوشتیم، اجرا می‌کردم.

«چهاره‌زمانی از فعالیت هنری‌تان، در شهر طنزن گذشته است؟»

من زاده روستای بادرود در ۷۵ کیلومتری کاشانم. تا مقطع دبیرم در استان اصفهان زندگی کردم و هرکاری انجام داده‌ام، کار دلم بوده است و نمی‌توانم به آن فعالیت هنری گفت. زمانی که به تهران آمدم، به‌طور جدی وارد حوزه سینما شدم.

«چطور شد که به تهران آمدید؟»

من از یک سالگی با خانواده پدرم زندگی می‌کردم، چون فرزند طلاقم. عمه‌ای دارم که ساکن تهران است. بعد از اینکه درسم را در دبیرستان تمام کردم، پیش عمه‌خانم آمدم. برای اینکه سرپار آن‌ها نباشم، در یک کارگاه خیاطی که روپوش بیمارستان می‌دوخت، مشغول اتوکاری شدم. در سال ۷۶ هفته‌ای ۴ هزار تومان به من می‌دادند. این کار باروحیه‌ام سازگار نبود و به همین علت دو هفته بیشتر نرفتم.

«بعد از آن چه کردید؟»

همسر عمه‌خانم می‌دانستند که من به هنر سینما علاقه دارم، بنابراین من را به دفتر پخش امیدفیلم

بردند و به مسئول وقتش، آقای کشاری، معرفی کردند. ایشان هم واسطه‌آشنایی من و مدیر پخش حوزه هنری وقت، غلامرضا فرجی، شدند که از هم‌ولایتی‌های ما هستند؛ البته آشنایی‌ها این‌طور نبود که بگویند بفرمایید این‌میز و اتاق، مال شماست و حقوق هم برایت در نظر بگیرند، بلکه کارم را از نقطه صفر و به صورت یک فرد مبتدی شروع کردم.

«این‌ا‌ص‌فر شروع کردی برای امیر حسین دبیرزاده چگونه بود؟»

اولین کارم در سال ۷۶ نظارت بر نحوه فروش بلیت در گیشه و نظارت بر کار سرکنترل سینماشاهنگ در میدان شوش تهران بود. هر روز ۹ صبح تا ۹ شب در سینما بودم. یاد نمی‌رود همان موقع، شروع اکران فیلم آدم‌برفی با بازی به‌یادماندنی اکبر عبدی بود.

«وسوسه نمی‌شدید که در یکی از ستان‌ها، خودتان بیننده فیلم باشید؟»

من معمولاً فیلم را نمی‌دیدم. اگر هم می‌دیدم، ستان‌س آخر بود که گیشه و باقی بخش‌های سینما که مرتبط با کار من بود، تعطیل شده بود.

«چه مدت در سینماشاهنگ مشغول کار بودید؟»

۳۳ روز در سینماشاهنگ بودم. بعد به سینما آسمان‌آبی در میدان بروجردی رفتم. یک هفته آنجا ناظر بودم. در سینما سعدی هم سه هفته هنگام اکران فیلم دیدار مشغول به کار بودم. سینمای بعدی، سینما سارا در خیابان لاله‌زار بود که فیلم مرد آفتابی را پخش می‌کرد و در آنجا هم مدت کوتاهی بر اکران نظارت داشتم.

«مسلمانان تاریخی بوده که حاشیه‌های بسیار داشته‌است؟»

بله، دقیقاً همین‌طور است. من آدم‌های زیادی را برای تخلفات مختلف گرفتم. در یکی از سینماهایی که کار می‌کردم، سرکنترل بلیت و مسئول گیشه فروش با هم تباخی کرده بودند؛ یعنی سرکنترل، بلیت‌ها را پاره نمی‌کرد و دوباره به گیشه برگشت می‌داد. بامدرک آن‌ها را تحویل کلاتری دادم که مشخص شد یکی از آن‌ها با همین بلیت‌های پاره‌نشده، در طول چند سال یک خانه در تهران برای خودش خریده است.

«این منج‌گیری‌ها به همان یک مورد خلاصه شد؟»

متأسفانه خیر. در سینما سارا یکی از متصدیان فروش ۴۰ بلیت را در جورابش مخفی کرده بود. او را لو دادم. بعد هم علیه من توطئه کردند و جای مسموم به من خوراندند. مثل اسپند روی آتش شده بودم. دوا و دکتر بر من اثری نداشت. موضوع را به مدیر سینما که هم‌زمان مدیر سینما آسمان‌آبی هم بود، گفتم. ماجرا را بررسی کرد و متوجه دسیسه شد. بعد هم به من پیشنهاد داد که مدیر سینما آسمان‌آبی شوم. در این مدت کم، در سینماها تجربه خوبی به دست آورده بودم؛ به همین خاطر در بیست‌سالگی با این پیشنهاد موافقت کردم.

«سن کم و سینماداری در دوده قبل، حتماً شرایط خاص خودش را داشته، با چالشی روبه‌رو نشدید؟»

همه ذهنم درگیر کارم شده بود و چالش ذهنی‌ام، بیشتر به بیرون از سینما مربوط می‌شد. در واقع عمومی‌به‌من پیشنهاد داده بود که سینما را رها کنم و در حوزه علمیه اصفهان درس دینی بخوانم و چون خانواده پدرم در مراحل مختلف زندگی حمایت کرده بودند، نمی‌خواستستم روی عمومی‌را زمین بیندازم، بنابراین یک‌روزه به اصفهان رفتم. حوزه علمیه دارالحکمه به علت پرسیدن ظرفیت، من را نپذیرفت، اما در حوزه علمیه ذوالفقار، پس از مصاحبه اولیه قبول شدم. هنوز بین انتخاب فعالیت در سینما و درس حوزه مردد بودم. با آیت‌ا... ناصری و آیت‌ا... مظاهری مشورت کردم. به‌صراحت به من گفتند که در حوزه سینما تأثیرگذارترید. من هم با همین جمله، عمومی‌را متقاعد کردم. فوری به تهران برگشتم و مدیریتم را در سینما آسمان‌آبی ادامه دادم.

«وضعیت سینمای آسمان‌آبی در آن برهه چگونه بود؟»

سینمای محلی بدون مخاطبی بود. من تدابیری اندیشیدم که فروش آن زیاد شود؛ مثلاً از بعضی بازیگران بنام در هنگام اکران فیلم‌ها دعوت می‌کردم یا به مناسبت‌های مختلف در سینما جنگ برگزار می‌کردم. اجرای تردستی و وزنگولر و شعبده‌بازی و اکروبات را هم به عنوان جزئی از برنامه قرار داده بودم. همه این کارها باعث شد سینما از رکود بیرون بیاید و به لطف خدا مخاطبش زیاد شود.

«مدیریت شما در سینما آسمان‌آبی چه مدت بود؟»

۱۴ ماه که انصافاً در این مدت، تجربه‌های خوبی کسب کردم.

«به جز سینماداری، شغل دیگری را هم

انسیه شهرکی: عنوان یکی از مدیران جوان سینمایی کشور، در صدر کارنامه هنری و مدیریتی‌اش قرار گرفته است. گواه این ادعا نیز انتخاب او به عنوان مدیر جوان و نمونه سینمایی استان در سه دوره، در دهه ۸۰ است؛ البته کسب این عناوین به سادگی به دست نیامده است. او در دوران جوانی بر سر دوراهی‌های متعدد قرار می‌گیرد؛ از کسب علوم دینی در حوزه علمیه و تدریس درس عربی در مدرسه گرفته تا نظارت بر امور سینماهای مختلف تهران.

سرانجام قرعه به نام هنر می‌افتد و او سر از دنیای سینما البته در بخش کارهای اجرایی و سپس مدیریت آن درمی‌آورد. اولین تجربه جدی دبیرزاده در سینماشاهنگ (در میدان شوش تهران) و با نظارت بر اکران فیلم آدم‌برفی به دست می‌آید. تجربه این کار در سینماهای آسمان‌آبی و سعدی و سارا... تکرار می‌شود.

با همه این‌ها نقطه عطف زندگی او، کوشش به شهر مشهد و مجاور شدن اوست؛ آرزویی که از کودکی در پی آن بوده. این رؤیا سال ۷۸ تحقق می‌یابد و او به صورت ناگهانی، به مشهد منتقل می‌شود و مدیریت سینما سیمرغ را برعهده می‌گیرد. وی در حال حاضر علاوه بر پردیس سینمایی سیمرغ، مدیریت سینما پیروزی را نیز در دست دارد.

با مدیر چهل‌ساله موفق این دو سینما که اصالتاً اصفهانی است و از هنگام حضور در مشهد، در محله‌های مختلف منطقه قاسم‌آباد زندگی کرده است، درباره فراز و فرود زندگی کاری‌اش گفتگو کرده‌ایم.